

فصلنامه علمی کاوش‌نامه
سال بیستم، تابستان ۱۳۹۸، شماره ۴۱
صفحات ۹ الی ۴۷

توضیح دو ضبط از دیوان حافظ

(«جام اسکندر» و «دیو مسلمان نشود»)*

دکتر سجّاد آیدنلو^۱

دانشیار دانشگاه پیام نور ارومیه

چکیده:

در این دو بیت از دیوان حافظ:

خیال آب خضر بست و جام اسکندر (کیخسرو) به جرعه‌نوشی سلطان ابوالفوارس شد

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و حیل دیو مسلمان (سلیمان) نشود

ضبط‌های «جام کیخسرو یا اسکندر؟» و «دیو سلیمان نشود یا مسلمان؟» محلّ بحث محققان مختلف بوده است. در نمونه نخست، «جام اسکندر» مستند بر یک نسخه (خلخال۱/۸۲۷.ق) است و همه دست‌نویس‌های معتبر دیگر «جام کیخسرو» دارند؛ ولی چون اسکندر نیز بنابر شواهد داستانی و شعری جامی ویژه با خصوصیات شگفت‌کاسته نشدن آب آن و جهان‌بینی و رازگشایی داشته است، ضبط «جام اسکندر» بر اساس قاعده «ضبط دشوارتر برتر است» در تصحیح علمی - انتقادی دیوان حافظ اصیل‌تر از «جام کیخسرو» است. در مورد دوم هم با نادیده گرفتن نگاشته «مسلمان نشود» در اکثر و اقدم نسخ دیوان حافظ - که در بررسی ضبط‌هایی از این نوع، نباید به تنهایی معیار ترجیح و انتخاب باشد - طبق یک ضابطه دیگر در تصحیح انقادی متون یعنی «کدام صورت می‌تواند تغییر یافته وجه دیگر باشد؟» همین وجه، نویسنده درست است و به احتمال نزدیک به یقین، بعضی کاتبان ضبط «مسلمان نشود» را برای رفع تکرار قافیه در غزل، رعایت تناسب بیت و هماهنگی با اجزا و عناصر تلمیحی آن به «سلیمان نشود» تبدیل کرده‌اند.

واژگان کلیدی: دیوان حافظ، تصحیح، ضبط دشوارتر، جام اسکندر، مسلمان.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۲/۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۲/۳

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: aydenloo@gmail.com

مقدمه

آن گونه که از مقدمه گردآورنده دیوان حافظ برمی آید خودِ خواجه شیراز رغبتی به تدوین اشعارش نداشته است و بدون اینکه این کار را انجام بدهد وفات می کند (حافظ، صفحه پنجاه و شش مقدمه). پس از درگذشت او شخصی که دوست و مصاحب حافظ بوده و در سنت تحقیقات حافظ شناسی با نام «محمد گلندام» شناخته می شود اشعار او را گردآوری می کند و مقدمه ای بر آنها می نویسد. از آن هنگام به بعد نسخه های فراوانی (حدود ۱۷۰۰ نسخه) از دیوان حافظ کتابت شده که فعلاً کهن ترین آنها دست نویس نورعثمانیه (مورخ ۸۰۱ ه.ق) است و با تاریخ وفات خواجه (۷۹۱ یا ۷۹۲ ه.ق) نه یا ده سال فاصله دارد. از همان قرن نهم بیش از پنجاه نسخه دیگر نیز از دیوان حافظ باقی مانده است.

نخستین چاپ دیوان حافظ در سال (۱۲۰۶ ه.ق) در شهر کلکته و با حروف سربی به کوشش ابوطالب مکی منتشر شده است و بعد از آن چاپ های سنگی گوناگونی در میانه سال های (۱۲۰۶-۱۳۲۴ ه.ق) در کلکته، بمبئی، بولاق مصر، تهران، استانبول و تبریز صورت گرفته است.

دیوان حافظی که به اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی بر پایه نسخه مورخ (۸۲۷ ه.ق) در سال (۱۳۰۶ ه.ش) چاپ شده آغاز چاپ های جدید این دیوان نامدار است و اولین تصحیح نیز به همت محمدحسین پڑمان بختیاری در سال (۱۳۱۵ ه.ش) عرضه شده است. در فاصله نود ساله چاپ نسخه خلخالی تا امروز کوشش های فراوانی در تصحیح دیوان حافظ انجام گرفته و با چاپ تصحیحات مختلف و مقالات و کتاب های متعدد درباره ضبط های درخور بحث این دیوان، متن شناسی اشعار خواجه پیشرفت بسیار نمایانی کرده است.

از مهمترین و معتبرترین تصحیحات و چاپ های دیوان حافظ می توان به کارهای علامه قزوینی و قاسم غنی، دکتر ناتل خانلری، عیوضی، سلیم نیساری، سایه و کوشش مشترک خرمشاهی و جاوید اشاره کرد (درباره سابقه تدوین، استنساخ و تصحیح دیوان

حافظ، ر.ک: دادبه، ۱۳۹۰، صص ۷۴۹-۷۴۳؛ میرانصاری، ۱۳۹۰، صص ۷۴۳-۷۳۷؛ نیساری، ۱۳۹۲، صص ۷۵-۲۵؛ نیک‌نام، ۱۳۶۷، صص ۵۷-۱).

با همه زحمات درخشان و تحسین‌آفرینی که برای تصحیح دیوان حافظ کشیده شده است هنوز امکان بحث و اظهار نظر درباره مشکلات متنی این دیوان وجود دارد و برای نزدیک‌تر شدن به صورت نهایی یا تقریباً نهایی سروده‌های حافظ باید ضبط‌های محل اختلاف- و نه همه ابیات وی^۱ - را بر اساس چهار معیار و منبع بسیار مهم دقیقاً بررسی و نتایج به دست آمده را منتشر کرد.

نخست، تحقیق در ضبط موارد بحث‌انگیز در پنجاه نسخه سده نهمی که سلیم نیساری با کوشش خیره‌کننده خویش تدوین و تبویب کرده‌اند؛^۲

دوم، انجام دادن همین کار در دست‌نویس‌های کهن تازه‌یاب از دیوان حافظ مانند نسخه تاشکند (۸۰۳ ه.ق) و به‌ویژه دست‌نوشته نورعثمانیه (۸۰۱ ه.ق) که فعلاً قدیمی‌ترین نسخه کامل شناخته شده است؛

سوم، بررسی منابع جنبی تصحیح دیوان حافظ یعنی آثار و مجموعه‌های معاصر با زمان زندگی حافظ یا بسیار نزدیک به عصر او که بیت/ ابیات یا غزل/ غزل‌های او در آنها آمده است^۳ و حتماً باید به‌دقت رسیدگی و با نگاشته نسخه‌های دیوان مقابله شود؛ چهارم، استفاده از بعضی اصول و مبانی تصحیح علمی - انتقادی متون که در تصحیح آثار ادب فارسی با کار بزرگ خالقی مطلق و دو همکارشان در تصحیح شاهنامه به شیوه‌ای علمی به‌کار گرفته و معرفی شده و لازم است در بررسی ضبط‌های مورد بحث اشعار حافظ هم استفاده شود.

در این جستار دو نمونه از این ضبط‌های پراختلاف و بحث‌دار دیوان حافظ یعنی صورت‌های «جام کیخسرو یا اسکندر؟» و «دیو سلیمان نشود یا مسلمان نشود؟» با بهره‌گیری از پاره‌ای ضوابط و مآخذ چهارگانه یادشده و با مرور مهمترین نظریات مربوط به آنها بررسی می‌شود و چنانکه از نام مقاله برمی‌آید، با عرضه «توضیحاتی» روشن خواهد شد که کدام یک از این وجوه و چرا و به چه دلایل و قرائن و قواعدی

احتمالاً صورت درست و اصلی گفته حافظ است. این دو ضبط پیش از این، محل بحث و بررسی محققان مختلف بوده است که علاقه‌مندان می‌توانند نام و مشخصات بسیاری از آنها را در دو کتاب مفید ابیات بحث‌انگیز دیوان حافظ (قیصری، ۱۳۸۰، صص ۵۳، ۵۴، ۳۵۰ و ۳۵۱) و فرهنگ شرح‌های حافظ (باقری، ۱۳۸۷، صص ۱۵۸، ۲۷۳ و ۲۷۴) ببینند. البته در مباحث مقاله حاضر نیز به اغلب این نوشته‌ها و دیدگاه‌ها اشاره و استناد خواهد شد.

۱- جام کبخسرو یا اسکندر؟

در این غزل معروف حافظ به مطلع:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را رفیق و مونس شد

(حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۸۵)

بیتی در مدح شاه شجاع هست که در تصحیح قزوینی - غنی چنین ضبط شده:

خیال آب خضر بست و جام اسکندر به جرعه‌نوشی سلطان ابوالفوارس شد

(همان)

در این بیت ترکیب «جام اسکندر» فقط نگاشته نسخه خلخالی (۸۲۷ ه.ق) است و بیست و نه دست‌نویس از نسخ قرن نهمی دیوان حافظ که مبنای پژوهش دکتر نیساری بوده (نیساری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۸۰) و نسخه تاشکند (۸۰۳ ه.ق) به جای آن «جام کبخسرو» دارند (حافظ، ۱۳۷۹، ص ۲۵۰). نویسنده یک نسخه هم «آب کبخسرو» است که اصلاً وجهی ندارد. در قدیمی‌ترین دست‌نویس فعلاً موجود دیوان حافظ (نورعثمانیه ۸۰۱ ه.ق) غزل «ستاره‌ای بدرخشید و...» آمده است (حافظ، ۱۳۹۴، ص ۳۹)؛ ولی بیت مذکور را ندارد. از تصحیحات معتبر و مهم دیوان حافظ نیز غیر از چاپ قزوینی - غنی همه چاپ‌های دیگر صورت «جام کبخسرو» را برگزیده‌اند (حافظ، ۱۳۶۲ الف، ج ۱، ص ۳۴۳؛ حافظ، ۱۳۶۲ ب، ص ۱۴۷؛ حافظ، ۱۳۷۰، ص ۲۴۳؛ حافظ، ۱۳۷۲، ص ۲۸۹؛

حافظ، ۱۳۸۵ الف، ص ۲۴۱؛ حافظ، ۱۳۸۵ ب، ص ۳۳۶؛ حافظ، ۱۳۸۷ ب، ص ۱۷۸؛ حافظ، ۱۳۸۸، ص ۲۵۲؛ حافظ، ۱۳۸۹، ص ۲۰۲).

قزوینی و قاسم غنی هیچ توضیحی در دفاع از ضبطِ یگانه نسخهٔ اساس خویش (خلخالی ۸۲۷ ه.ق) ننوشته‌اند و در میان محققان و مصححان شعر حافظ ظاهراً قدیمی‌ترین - یا یکی از قدیمی‌ترین - نظریات دربارهٔ صورت «جام اسکندر» و نقد آن از پژمان بختیاری است که ضبط «جام کیخسرو» را در متن دیوان مصحح خویش آورده و در حاشیه در نادرستی انتخاب چاپ قزوینی نوشته‌اند «اسکندر جام نداشته و این صورت جز در نسخهٔ خلخالی نبوده است» (حافظ، ۱۳۴۲، ص ۱۶۲). ایشان در توضیحات پایان دیوان نیز دوباره به این نکته پرداخته و تکرار کرده‌اند که اسکندر در «هیچ یک از تواریخ حتی افسانه‌های عجیب و غریب اسکندری» جام ندارد اما جام کیخسرو مشهور و مستند به شاهنامه است. به نظر استاد پژمان بختیاری ضبط نسخهٔ خلخالی (جام اسکندر) به دلیل ملازمت نام اسکندر با خضر برای کاتب این دست‌نویس تداعی شده و او در ترکیب «جام کیخسرو» به جای «کیخسرو» سهواً «اسکندر» نوشته است (همان، صص ۵۴۹ و ۵۵۰).

پس از پژمان بختیاری، مصححان، شارحان و پژوهندگان دیگری نیز دربارهٔ نادرستی «جام اسکندر» در نسخهٔ خلخالی و به تبع، تصحیح علامه قزوینی و برتری «جام کیخسرو» بر آن اظهار نظر کرده‌اند. مجموع دلایل ایشان برای جانب‌داری از این وجه عبارت است از:

۱. «جام اسکندر» فقط در یک نسخه آمده و «جام کیخسرو» مستند بر همهٔ دست‌نویس‌های معتبر دیگر است (حافظ، ۱۳۴۲، ص ۱۶۲؛ حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۲۱۸؛ ریاحی، ۱۳۷۴، ص ۱۹۴؛ عیوضی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۷)؛
۲. اسکندر جام نداشته و کیخسرو به داشتن جام ویژه مشهور است (برهانی، ۱۳۶۷، قسمت دوم، ص ۵۹؛ حافظ، ۱۳۸۹، ص ۲۰۲، زیرنویس ۹؛ حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۲۱۸)؛

۳. آیینۀ اسکندر شهرت دارد نه جام او (حافظ، ۱۳۸۸، صص ۲۵۲ و ۲۵۳؛ ریاحی، ۱۳۷۴، ص ۱۹۴)؛
۴. در ادبیات فارسی سلاّ اسکندر سابقه دارد نه جام او (حافظ، ۱۳۶۱، ص ۸۹، زیرنویس ۱؛ دستغیب، بی تا، ج ۱، ص ۵۰)؛
۵. جام مخصوص کید که در روایت شاهنامه به اسکندر می رسد (برای توضیح این جام، ر.ک: ادامه مقاله) اختصاصی به اسکندر ندارد و نمی توان جام کید را به صرف دستیابی اسکندر بدان جام اسکندر دانست (زرّین کوب، ۱۳۷۹، صص ۳۸۴ و ۳۸۵)؛
۶. شاید کاربرد «جام اسکندر» ناشی از خلط اساطیر باشد و مراد همان «آیینۀ اسکندر» است. همچنین طبق شرفنامه نظامی «جام اسکندر» همان «جام کیخسرو» است (خرّمشاهی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۴۲)؛^۴
۷. «جام اسکندر» به جای «کیخسرو» به جهت تناسب آب حیات و خضر با اسکندر به ذهن حافظ یا کاتب نسخه خلخال الفاشده است (حافظ، ۱۳۴۲، صص ۵۴۹ و ۵۵۰؛ زرّین کوب، ۱۳۷۹، صص ۳۸۴ و ۳۸۵)؛
۸. جام کیخسرو «نماد بینایی و آگاهی» است و در کنار آب خضر که «مایه حیات جاودانی» است در ساختار بیت هماهنگی بهتر و عمیق تری نسبت به «جام اسکندر» دارد (عیوضی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۷).
- چنانکه گفتیم قزوینی و قاسم غنی «جام اسکندر» متن تصحیح کرده خویش را توضیح نداده و توجیه نکرده اند؛ اما معدودی از محققان به رغم مخالفت بیشتر مصحّحان و شارحان شعر حافظ با این ضبط و جانب داری از «جام کیخسرو»، به دفاع یا ایضاح وجه گزیده قزوینی - غنی (جام اسکندر) پرداخته اند. در حدود جستجوهای نگارنده گویا منوچهر مرتضوی نخستین کسی است که در تأیید ضبط «جام اسکندر» نظر داده و نوشته است «ظاهراً نظر به ملازمه و رابطه ای که بین خضر و اسکندر و اساطیر مربوط به آن دو وجود دارد «جام اسکندر» در این مورد اصح است با صرف نظر از عدم مناسبت جام با اسکندر و مناسبت آن با کیخسرو» (مرتضوی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۷ و

نیز، صفحهٔ چهلِ مقدمهٔ چاپ چهارم). پس از ایشان، اردشیر بهمنی در مقاله‌ای «جام اسکندر» را همان جام خاصّ کید هندی دانسته‌اند که در شاهنامه به اسکندر پیشکش می‌شود. ایشان ضمن توجه به تناسب میان «اسکندر» و «خضر» در بیت حافظ، دو شاهد برای کاربرد «جام اسکندر» از شعر خاقانی و عراقی نیز آورده‌اند. (بهمنی، ۱۳۶۴، ص ۷) مرحوم استاد هروی هم با استناد به مقالهٔ استاد بهمنی ضبط «جام اسکندر» را برتر از «جام کیخسرو» دانسته‌اند چون «جام کیخسرو به دلیل خاصیت غیب‌گویی و دورنگری... در معنی بیت درست جا نمی‌افتد» (هروی، ۱۳۶۸ الف، صص ۴۹۲ و ۴۹۳؛ هروی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۷۰۲). یکی از حافظ‌پژوهان نیز دربارهٔ «جام اسکندر» بر اساس تصحیح علامه قزوینی بحث کرده و غیر از اشاره به جام کید که در شاهنامه و اسکندرنامهٔ منثور به اسکندر می‌رسد شاهی از خواجوی کرمانی هم بر گواهی‌های استعمال این ترکیب در ادب فارسی افزوده‌اند (مظفری، ۱۳۸۱، صص ۲۴۵-۲۴۳).

با توجه به اینکه اغلب منتقدان ضبط «جام اسکندر» و موافقان صورت «جام کیخسرو» این استدلال را پیش کشیده‌اند که اسکندر صاحب جامی ویژه نبوده و آنچه در ادب فارسی به نام او شناخته شده آئینه و سدّ است نه جام، لازم است قبل از بحث دربارهٔ اصالت و درستی یکی از دو وجه «جام کیخسرو» یا «جام اسکندر» به معرفی و بررسی چستی و چگونگی «جام اسکندر» در روایات ایرانی و ادب فارسی پردازیم و ببینیم آیا چنان‌که برخی محققان گفته‌اند اسکندر به راستی جامی ویژه نداشته و در شعر فارسی به مالکیت چنین ابزاری شناخته شده نبوده است؟

هرچند پژوهندگانی مانند بهمنی و مظفری توضیحاتی دربارهٔ «جام اسکندر» نوشته‌اند و در این باره، بر نگارنده هم فضل تقدّم دارند و هم تقدّم فضل، مطالب ایشان به سبب اختصار و قلتِ شواهد یا مورد توجه مصححان و شارحان دیوان حافظ قرار نگرفته و یا آنها را برای پذیرش ضبط «جام اسکندر» قانع نکرده است و ضروری است موضوع «جام اسکندر» بار دیگر با تفصیل، گواهی‌ها و مستندات بیشتر، بررسی شود.

اسکندر از جمله شخصیت‌های تاریخی است که سرگذشت او با موضوع‌ها و روایات داستانی (اساطیری، حماسی، افسانه‌ای و عامیانه) بسیار درآمیخته و شاخ و برگ یافته است.^۵ از این‌روی احتمال دارد که در گزارش‌های داستانی متعددی مربوط به او نکات و اشاراتی دربارهٔ جام ویژه او یافته شود و شاید بخشی از آنها هم به دلیل ماهیت شفاهی این روایت‌ها به دست ما نرسیده باشد. در هر حال آنچه از منابع فعلاً موجود و در محدودهٔ بررسی‌های نگارنده به دست می‌آید این است که مشهورترین - و نه کهن‌ترین - منبعی که از تعلق جامی مخصوص به اسکندر سخن گفته شاهنامه فردوسی است و این روایتی است که بعضی محققان و شارحان دیوان حافظ - همان‌گونه که گذشت - بدان توجه کرده‌اند.

در شاهنامه هنگامی که اسکندر به شارستان میلاد در هند می‌رسد کید هندی مهتر آنجا نامه‌ای به اسکندر می‌نویسد و آشکار می‌کند که چهار چیز شگفت دارد که می‌خواهد آنها را به اسکندر پیشکش کند. یکی از آن چهار چیز عجیب جامی است که اگر آن را با می یا آب سرد پر بکنند و ده سال بنوشند محتوای آن کم نمی‌شود:

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| دگر جام دارم که پر می کنی | وگر آب سرد اندر او افگنی |
| به ده سال اگر با ندیمان به هم | نشیند نگردهد می از جام کم |
| همّت می‌دهد جام هم آب سرد | شگفت آنکه کمی نگیرد ز خورد |

(فردوسی، ۱۳۹۳، ۲/۲۷۶-۲۷۹-۲۸۱)

پس از آنکه کید جام را برای اسکندر می‌فرستد، او آن را می‌آزماید و می‌بیند که هر اندازه از آن آب می‌آشامد از مقدارش کاسته نمی‌شود. فیلسوف دانشمند هندی - که او هم از عجایب کید است و به دربار اسکندر آمده - می‌گوید این جام ویژه را اخترشناسان سرزمین‌های مختلف و در سالیان دراز بر اساس علم مغناطیس ساخته‌اند که آب را از هوا به خود جذب می‌کند و از این روی آشامش هرگز کمی نمی‌گیرد:

| | |
|-------------------------------|---------------------------|
| از آن پس بفرمود کان جام زرد | بیارند پر کرده از آب سرد |
| همی خورد از آن جام زر هرکس آب | ز شبگیر تا بود هنگام خواب |

بخوردند آب از پی خرمی
بدان فیلسوف آن زمان شاه گفت
که افزایش آب این جام چیست؟
چنین داد پاسخ که ای شهریار
که این در بسی سالیان کرده‌اند
از اخترشناسان هر کشوری
بر کید بودند کاین جام کرد
همه طبع اختر نگه داشتند
تو از مغنیاطیس گیر این نشان
به طبع این چنین هم شده است آبکش
همی آب یابد چو گیرد کمی

ز خوردن نیامد بدو در کمی
که این دانش از من نباید نهفت
نجومی است گر آلت هندسی است؟
تو این جام را خوارمایه مدار
بدین اندرون رنج‌ها برده‌اند
به جایی که بُد نامور مهتری
به روز سپید و شب لاژورد
فراوان بدین روز بگذاشتند
که او را کسی کرد آهن‌کشان؟
ز گردون پذیرد همی آب خوش
نبیند به روشن دو چشم آدمی

(فردوسی، ۱۳۹۳، ۲/۲۸۱/۲-۴۳۷-۴۴۹)

داستان جام کید و اسکندر در منبعی مقدم بر شاهنامه فردوسی هم آمده و آن مروج الذهب مسعودی (تألیف ۳۳۲ ه.ق) است. در اینجا نیز کید به اسکندر پیام می‌فرستد که «جامی به نزد من هست که وقتی آن را پر کنم همه سپاهت بنوشند و چیزی از آن کم نشود و از نوشیدن آن پُری افزایشد» (مسعودی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۸۸). کید جام را به اسکندر هدیه می‌کند و او «آن را بیازمود که از آب پر کرد و مردم را آب داد و از نوشیدن آنها چیزی کم نشد که اثر آن ناشی از یک قسم خاصیت هندی و روحانیت و توهم و علوم دیگر بود» (همان، ص ۲۹۳). مسعودی نوشته که این جام از حضرت آدم (ع) برای کید به میراث رسیده بود. در اسکندرنامه نظامی هم به این جام و ویژگی آن اشاره بسیار کوتاهی شده است (نظامی، ۱۳۸۷، صص ۹۲۱ و ۹۲۴).

جام کید که در اختیار اسکندر قرار می‌گیرد در اسکندرنامه منشور کالیستنس دروغین خاصیت جهان‌نمایی دارد و از این نظر مشابه جام‌های گیتی‌نمای جمشید و

کیخسرو در سنت داستانی و ادبی ایران است «و شاه کید را جامی بود که در آن همه چیزها بدیدی همچون آینه‌ای و بهای آن را قیاس نبود» (اسکندرنامه، ص ۹۹). اسکندر آن را «جام من» می‌خواند که تعلق و اختصاص این جام ویژه را به او تأیید می‌کند «شاه اسکندر فرمود که آن جام من بیارید تا هر دو را رسوا کنم» (همان، ص ۲۲۳). اگر مأخذ روایت جام جهان‌نمای کید و رسیدن آن به اسکندر متن یونانی گزارش کالیستنس یا یکی از روایت‌ها یا ترجمه‌های آن باشد بسیار کهن و مهم است و اگر از افزوده‌های تحریرکننده فارسی این اثر باشد، به دلیل اینکه نگارش فارسی اسکندرنامه ظاهراً بین سده‌های ششم تا هشتم انجام شده باز اصیل و معتبر است و نشان می‌دهد که جام اسکندر را علاوه بر خاصیت عجیب کم نشدن آب آن، گیتی‌نما و رازگشا نیز می‌دانسته‌اند.

در اسکندرنامه روایت آسیای میانه (نگاشته سال ۱۰۳۵ ه.ق) جام مخصوص کید به جای کید از آن شنگل هندی است و هم مانند روایت اسکندرنامه کالیستنس جهان‌نماست هم به جای حضرت آدم (ع) در مروج‌الذهب از جمشید به یادگار مانده و هم اندوه‌گسار است «پس [شنگل] سه چیز از برای اسکندر مهیا کرد با رسول می‌خواهد که فردا فرستد. اول جام جهان‌نمای که از جمشید مانده بود. خاصیت او این که اگر در روز نوروز به آن جام می‌خورند تا سال دیگر اندوه نبینند و هم در ساعت نوروز به آن نگرند هرچه بر آن کس به وقوع خواهد پیوستن همه در آن جام می‌نماید» (اسکندرنامه، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۲۰۰). نکته مهم این متن این است که جام اسکندر همان جام جهان‌نمای مشهور جمشید معرفی شده که از طریق شنگل هندی به او می‌رسد.

با اینکه جام اسکندر در اصل متعلق به کید یا شنگل هندی است و آنها این جام خاص را به اسکندر اهدا می‌کنند به سبب شهرت و اهمیت تاریخی و داستانی اسکندر، مالک اصلی و نهایی این جام (با ویژگی‌های کاسته نشدن آب یا باده آن، جهان‌نمایی، آینده‌بینی و غم‌زدایی) اسکندر دانسته شده است و شعرای ادب فارسی هم پیش از حافظ و هم بعد از او ترکیبات «جام اسکندر/ سکندر» و «جام اسکندری/ سکندری» را

چندین بار به گونه‌ای استفاده کرده‌اند که می‌توان گفت در نظر آنها اسکندر نیز مانند جمشید و کیخسرو و چند تن دیگر از دارندگان جام‌های ویژه^۶ به‌شمار می‌آمده است. قبل از حافظ، خاقانی (قرن ۶ ه.ق)، عراقی (قرن ۷) و خواجوی کرمانی (قرن ۷ و ۸) به جام اسکندر اشاره کرده‌اند:

چون ز آب خضر جام سکندر کشد گنج سکندر از پی یغما برافکند
(خاقانی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۷)

به حضرتم خضر آب حیوان جان‌فزا بهر صبح به جام سکندر آورده
(عراقی، ۱۳۷۲، ص ۷۰)

سرو چمن به رقص درآمد چمانه گیر همچون خضر ز ظلمت گیتی کرانه گیر
و آب حیات جوی ز جام سکندری

(خواجوی کرمانی، بی‌تا، ص ۶۲۲)

این هم شواهدی است که نگارنده از اشعار گویندگان پس از حافظ یافته است:

نشان آینهٔ جم ز جام لعلش پرس که جم حقیقت جام سکندری داند
(نسیمی، ر.ک: جلالی پندری، ۱۳۷۲، ص ۱۸۴)

صبح آمد به چشمهٔ ظلمت چو خضر آب حیات داده ز جام سکندرش
(عصمت بخارایی، ۱۳۶۶، ص ۱۴۲)

آب خضر و جام اسکندر به پشت‌پا زدیم خیمهٔ ما بر کنار چشمهٔ کوثر زدند
(نظیری نیشابوری، ۱۳۸۹، ص ۴۸۳)

عمر جاویدان نگرده جمع با فرماندهی آب‌خضر از جام اسکندر کشیدن مشکل است
(صائب، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۲۷)

راز هفت اقلیم اندر جبههٔ توست مرحبا ای نسخهٔ جام سکندر مرحبا
(فصیحی، ۱۳۸۳، ص ۵۸)^۷

به عمر جاودان پی برده‌ام از همّت ساقی شراب خضر در جام سکندر رایگان ریزم
(حزین لاهیجی، ۱۳۷۴، ص ۳۸۱)

جام اسکندری نگون گردان
عکس‌ها را اضافه‌خون گردان
(زلالی خوانساری، ۱۳۸۴، ص ۲۸۸)
حکما نقش پی‌اش را جستند
گیتی و جام سکندر بستند
(همان، ص ۳۴۴)
گر پشت همچو آینه پر زر شود تو را
کجکول فقر جام سکندر شود تو را
(ملاً بیخود جامی، ر.ک: بهار، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۹۳)
من نه آنم التجا بر ساقی و ساغر کنم
گر بمیرم کی لب همت به منت تر کنم
خضر اگر آب حیات از جام اسکندر دهد

(سیدای نسفی به نقل از نرم افزار دُر ج ۴)
با این توضیحات و گواهی‌ها تردیدی نمی‌ماند که اسکندر در سنت داستانی و ادبی ایران جامی ویژه داشته و شاعران مختلف در سده‌های گوناگون نیز آن را می‌شناخته‌اند منتها شهرت و نمونه‌های کاربرد آن در ادب فارسی به اندازه بعضی دیگر از متعلقات او (مثلاً: آیینة اسکندری) نیست. حال باید دید که در بیت مورد بحث از حافظ ضبط اصلی، ترکیب مشهور «جام کیخسرو» است یا «جام اسکندر» کمتر شناخته شده؟ همان‌گونه که گفتیم، در میان نسخه‌های قدیمی و معتبر دیوان حافظ «جام اسکندر» فقط در یک دست‌نویس آمده است. این نسخه که به دلیل تعلق به سید عبدالرحیم خلخالی با نام نسخه خلخالی معروف شده بنابر ترقیمه کاتب آن در اوایل جمادی الاولی سال (۸۲۷ ه.ق) استنساخ شده و تنها شامل غزلیات حافظ (۴۹۵ غزل) است و مقدمه جامع دیوان و اشعار حافظ در قالب‌های دیگر را ندارد. این نسخه چون در زمان محمد قزوینی کهن‌ترین دست‌نویس شناخته شده از دیوان حافظ بود اساس کار ایشان در تصحیح آن قرار گرفته است (حافظ، ۱۳۸۷ الف، صص ۲۴ و ۲۵ مقدمه). ولی اکنون - و با شناسایی دست‌نویس‌های دیگر - در ترتیب نسخ دیوان حافظ به لحاظ قدمت پانزدهمین دست‌نویس است و طبعاً اعتبار زمان کار مرحومان قزوینی و غنی را ندارد. برخی مصححان و محققان شعر حافظ غیر از این دلیل که اسکندر جامی مخصوص نداشته و به آن شهره نبوده است - و دیدیم که این‌گونه نیست - یگانگی

ضبط «جام اسکندر» در نسخه خلخالی و اتفاق همه نسخ معتبر دیگر در وجه «جام کبخسرو» را سبب دیگر ترجیح این صورت ذکر کرده‌اند. البته در فن تصحیح متون، بودن یک ضبط در همه دست‌نویس‌های قدیمی و اصلی در برابر نویسنش واحد یک نسخه - آن هم متأخرتر از چند دست‌نویس دیگر اثر - نکته بسیار مهمی است و بی‌گمان بسیاری از مصححان را برای انتخاب آن وجه پریشترانه و سوسه می‌کند اما حتماً باید توجه داشت که در یک تصحیح انتقادی و روشمند کمیت نسخه‌های پشتیبان یک ضبط همیشه نمی‌تواند مستند داوری نهایی درباره تأیید اصالت و برتری آن باشد و مصحح باید در کنار این مسأله، دلایل و قراین دیگر را هم در نظر بگیرد؛ مگر اینکه بین دو یا چند نگاشته مختلف هیچ تفاوت یا سبب ترجیحی دیده نشود و ناچار، فقط شمار، قدمت و اعتبار دست‌نویس‌ها مبنای گزینش و تصحیح نهایی باشد.

دو ضبط «جام کبخسرو» و «جام اسکندر» در بیت حافظ از نظر روش علمی - انتقادی، نگاشته‌های یکسان و غیرمتفاوتی نیست که بتوان صرفاً بر پایه تعداد و تاریخ دست‌نویس‌های پشتیبان آنها در باب درستی و اصالتشان تصمیم گرفت و باید در اینباره به یکی از اصول مهم تصحیح علمی - انتقادی متون یعنی قاعده «برتری ضبط دشوارتر» (lectio difficilior) توجه کرد.

توضیح، اینکه کاتبان و خوانندگان آثار برای آسان‌تر کردن خواندن و دریافت متونی که کتابت می‌کردند غالباً لغات و ترکیبات کهنه، غریب و دشوار آن را به صورت‌های ساده‌تر، آشنا و عموم‌فهم تغییر می‌دادند از همین روی، اگر در نسخه یا نسخه‌هایی از یک متن (منظوم یا مثنوی) وجهی دشوارتر و ناآشنا تر وجود داشته باشد احتمال اصالت و درستی آن ضبط بیشتر است و در تصحیح انتقادی، حتی اگر آن نویسنش نادر و دشوار در دست‌نویسی غیر از نسخه اساس یا در نسخ متأخرتر باقی مانده باشد به متن برده و در تعلیقات درباره معنا و علت/علل ترجیح آن توضیح داده می‌شود (برای آگاهی بیشتر درباره قاعده «ضبط دشوارتر برتر است»، ر.ک: جهان‌بخش، ۱۳۸۷، صص ۴۲-۳۵؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۰، صص ۲۹۱-۲۸۵).

جلال خالقی مطلق درباره موضوع «ضبط دشوارتر» و احتمال بودن آن در هر نسخه‌ای - غیر از نسخه اساس - نکته جالبی نوشته‌اند «در ایران مصححان این مطلب را می‌دانند که در تصحیح انتقادی ضبط دشوارتر برتر است ولی آنچه برخی از آنها نمی‌دانند این مطلب است که گمان می‌کنند که ضبط دشوارتر همیشه در اقدم نسخ است و یا ضبط اقدم نسخ بر ضبط دشوارتر برتر است» (خالقی مطلق، ۱۳۹۰، ص ۲۸۶). وی می‌افزاید: «اما اصل در تصحیح انتقادی، همیشه ضبط دشوارتر است، نه ضبط اقدم نسخ» (همان، ص ۲۸۸)، «اگرچه این ضبط دشوارتر به طور منفرد تنها در یک دست‌نویس آمده باشد» (همان، ص ۳۰۵).

معیار تشخیص و تعیین دشواری یا سادگی ضبطها در متون توجه به نکاتی چون بسامد و نحوه کاربرد آن وجه (لغت، ترکیب، تصویر، تلمیح و...) در اثر تصحیح شده، متون و فرهنگ‌های هم‌عصر آن و آثار زمان کتابت نسخه‌های متن است. برای روشن‌تر شدن این قاعده چند نمونه از شاهنامه می‌آوریم که در میان متون مصحح فارسی روش «ضبط دشوارتر برتر است» بیش از همه در تصحیح آن (به همت دکتر خالقی مطلق و دو همکارشان) استفاده شده است. در این بیت:

که از تازی اسپان تگاورترند ز گردان ایران رگاورترند

(فردوسی، ۱۳۹۳، ۱/۱۳۰/۸۸۶)

ضبط بیشتر نسخ و چاپها «دلاورترند» است ولی «رگاورتر» در سه دست‌نویس دشوارتر است و باید در متن آورده شود. یا در اینجا:

چُن از شیر آمد سوی خوردنی شد از ماز و از گوشت بابرتنی

(همان، ۱/۱۵۲۲/۱۵۲۲)

غیر از یک نسخه همه دست‌نویسها «نان» نوشته‌اند و پیداست که «ماز» صورت دشوارتر و در نتیجه اصلی است. نمونه دیگر:

فروود آمد از شیده راه‌جوی سپرد اسپ و درع سیاوش بدوی

(همان، ۱/۷۱۸/۷۰۸)

برخی نسخه‌ها «دیزه» دارند ولی «شیده» به معنای «اسب سرخ مایل به سیاهی»

نسبت به آن کهن‌تر و ناآشنا تر است. یک شاهد هم از شعر حافظ می‌آوریم:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد / من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم

(حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۹۷)

ضبط نسخه‌ها «بدو/ در او/ بر او تازیم» و «به هم سازیم» است. (حافظ، ۱۳۷۹،

ص ۵۱۵؛ حافظ، ۱۳۹۴، ص ۶۰؛ عیوضی، ۱۳۸۴، ص ۴۰۱؛ نیساری، ۱۳۸۶، ج ۲،

ص ۱۲۴۶) اما «به هم تازیم» به معنای «با هم و در کنار یکدیگر می‌تازیم» در هشت

دست‌نویس در قیاس با سایر وجوه دشوارتر و برتر است.

«جام کیخسرو»- که در داستان بیژن و منیژه شاهنامه از آن یاد شده- به همراه «جام

جمشید/ جم» مشهورترین نمونه‌های جام‌های ویژه در ادب فارسی و روایات ایرانی است و

شواهد پرشماری در متون دارد. شهرت و معروفیت این جام چنان است که یکی از

شارحان غزلیات حافظ با وجود ضبط «جام اسکندر» در متن پایه کار خویش، در

گزارش بیت بر اثر سهو ناشی از تداعی وجه مشهورتر به جای آن «جام کیخسرو» را

توضیح داده‌اند (رستگار فسایی، ۱۳۹۴، ج ۲، صص ۴۹۰ و ۴۹۶). بدیهی است که در

گذشته فرهنگی و ادبی ایران نیز چنین بوده و کاتبان و خوانندگان دیوان حافظ «جام

کیخسرو» را بسیار بیشتر و بهتر از «جام اسکندر» می‌شناخته‌اند. از این روی اگر در

نسخه‌ای که دست‌نویس خود را از روی آن کتابت می‌کردند (مادر نسخه) در بیت «خیال

آب خضر بست و...» ضبط «جام کیخسرو» را می‌دیدند، بعید بود که آن را به «جام

اسکندر» تغییر بدهند، ولی اگر در دست‌نویسی «جام اسکندر» می‌آمد- چنانکه هست و

خوشبختانه در نسخه خلخال نگه داشته شده- به دلیل ناآشنایی، آن را به صورت

معروف‌تر «جام کیخسرو» می‌گرداندند.

بر همین اساس، ضبط «جام اسکندر» در تک‌نسخه خلخال نسبت به «جام

کیخسرو» در همه دست‌نویس‌های دیگر، دشوارتر و به استناد قاعده‌ای که بحث شد

برتر است و به احتمال نزدیک به یقین و قطعیت، حافظ «جام اسکندر» را به کار برده که در نسخه‌های دیوانش به «جام کیخسرو» تغییر یافته و ساده شده است.

جز از ضابطه «ضبط دشوارتر برتر است» دو قرینه دیگر نیز اصالت و درستی ترکیب «جام اسکندر» را در بیت حافظ تأیید می‌کند: نخست، اینکه اگر در شواهد استعمال «جام اسکندر» در شعر فارسی (پیش و پس از حافظ) دقت کنیم خواهیم دید که در اغلب آنها، این ترکیب بلافاصله بعد از ذکر «آب خضر»، «آب حیوان خضر»، «آب حیات خضر» و «شراب خضر» آمده و در واقع میان «آب خضر» و «جام اسکندر» - به جهت رابطه حضرت خضر(ع) و اسکندر در داستان معروف جستن آب زندگانی جاوید - نوعی ملازمه ادبی و مراعات‌النظیر ساخته شده است و چون در مصراع نخست بیت حافظ نیز ابتدا «آب خضر» آمده (خیال آب خضر بست و...) به قرینه تناسب و الگوی مذکور احتمال اینکه بعد از آن «جام اسکندر» بیاید بسیار بیشتر از «جام کیخسرو» است که در هیچ یک از نمونه‌های مشابه دیده نمی‌شود.

همراهی «آب خضر» و «جام اسکندر» در مصراع حافظ (خیال آب خضر بست و جام اسکندر) شبیه این شواهد است: «چون ز آب خضر جام سکندر کشد به بزم» (خاقانی)، «آب خضر و جام اسکندر به پشت پا زدیم» (نظیری)، «آب خضر از جام اسکندر کشیدن مشکل است» (صائب) و «شراب خضر در جام سکندر رایگان ریزم» (حرزین). با ضبط «جام کیخسرو» این قرینه‌سازی به هم می‌خورد و پذیرفتنی نیست که حافظ با آن پشتوانه و شناخت ادبی و اشراف بر دقایق اشارات ادب فارسی، کاربردی خلاف این تناسب / الگوی معروف داشته باشد، بویژه که در بیتی دیگر نیز همنشینی «آب خضر» و «اسکندر» را باز رعایت کرده است:

فیض ازل به زور و زر ار آمدی به دست آب خضر نصیبه اسکندر آمدی
(حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۳۳۵)

نکته دوم هم اینکه به دلیل اشاره به «جرعه‌نوشی» در مصراع دوم بیت مورد بررسی (به جرعه‌نوشی سلطان ابوالفوارس شد) اصولاً باید شاعر در مصراع نخست از چیزهای

شاخصی سخن بگوید که با «نوشیدن» مرتبط باشد تا «جرعه‌نوشی» از درگاه ممدوح را با مبالغه بر آنها برتری بدهد. «آب خضر» یا همان «آب حیات» کاملاً با این موضوع پیوند دارد و نمادِ بهترین آشام(=آشامیدنی) است؛ اما ضبط «جام کیخسرو» به سببِ اشتها این جام به ویژگی جهان‌نمایی نمی‌تواند در محور معنایی بیت با «آب خضر» و «جرعه‌نوشی» رابطه‌ای را که گفتیم ایجاد بکند. در مقابل چون «جام اسکندر» در شاهنامه خاصیتِ تهی نشدن با نوشیدن را دارد نمادِ پایان‌ناپذیری است و دقیقاً با مفهوم مدحی مورد نظرِ گوینده و عناصرِ دیگر بیت (آب خضر و جرعه‌نوشی) منطبق است. حافظ می‌گوید کسی که در خیال به دست آوردن/ نوشیدن آب زندگانی خضر و جامِ تهی‌ناشدنی ویژه اسکندر بود با رفتن به جرعه‌نوشی بارگاه ابوالفوارس به این آرزوی بلند خود رسید. با این ضبط و معنا جرعه‌نوشی از ساغر شاه شجاع (برخورداری از نعمات او) برابر با خوردن آب حیات و داشتن جام اسکندر و آشامیدن از آن است.

۲- دیو سلیمان نشود یا مسلمان؟

در غزل زیبای:

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود
بیتی آمده که به لحاظ تصحیح متن از ابیات مشهور و بسیار پر بحث دیوان حافظ
است:

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلیس و حیل دیو مسلمان نشود
(حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۱۶)

ضبط «مسلمان» در بیست و پنج نسخه از دست‌نویس‌های مهم سده نهم دیوان حافظ از جمله کهن‌ترین نسخه کامل فعلاً شناخته شده (نورعثمانیه ۸۰۱ ه.ق) دیده می‌شود (حافظ، ۱۳۹۴، ص ۲۸؛ نیساری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۷۸۰). در دو نسخه از دست‌نویس‌های دیوان حافظ فریدون میرزای تیموری هم که در سال ۹۰۷ ه.ق تدوین

شده است - به رغم ادعای مبالغه‌آمیز مقدمه آن درباره استفاده از پانصد نسخه دیوان حافظ (درباره احتمال نادرستی این نکته، ر.ک: مجرد، ۱۳۹۶، ص ۱۱۷).

به هر حال، بر اساس نسخ متعددی که از قرن نهم و شاید اوایل سده دهم گردآوری و کتابت شده‌اند، ضبط «مسلمان» نوشته شده است (حافظ، ۱۳۹۵، ص ۲۸۸). این وجه پریشتوانه از چاپ‌های مشهور و معتبر دیوان حافظ فقط در سه تصحیح مرحومان علامه قزوینی - دکتر غنی (حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۱۶)، دکتر ناتل خانلری (حافظ، ۱۳۶۲ الف، ج ۱، ص ۴۵۶) و دکتر جلالی نایینی - نذیراحمد (حافظ، ۱۳۷۰، ص ۲۸۰) انتخاب شده است. در مقابل، ده دست‌نویس از نسخ سده نهم (از جمله تاشکند ۸۰۳ ه.ق) به جای آن، «سلیمان» نوشته‌اند (حافظ، ۱۳۷۹، ص ۳۲۸؛ نیساری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۷۸۰). که غیر از سه تصحیح مذکور، در همه چاپ‌های معتبر دیگر، در متن آمده است؛ از جمله در کارهای فرزاد (حافظ، ۱۳۶۲ ب، ص ۲۰۱)، جلالی نایینی - نورانی وصال (حافظ، ۱۳۷۲، ص ۳۲۵)، حافظ به سعی سایه (حافظ، ۱۳۸۵ الف، ص ۲۹۹)، تصحیح رشید عیوضی (حافظ، ۱۳۸۵ ب، ص ۴۵۲)، تصحیح نیساری (حافظ، ۱۳۸۷ ب، ص ۲۳۴)، کوشش مشترک رشید خرمشاهی و جاوید (حافظ، ۱۳۸۸، ص ۳۴۲) و اهتمام راستگو (حافظ، ۱۳۸۹، ص ۲۶۱)

بیش از پنجاه سال است که مصححان و محققان شعر حافظ درباره دو صورت «مسلمان نشود» و «سلیمان نشود» بحث کرده‌اند (برای دیدن خلاصه‌ای از بعضی مهمترین نظریات و مباحث، ر.ک: خرمشاهی، ۱۳۷۵، ج ۲، صص ۷۸۵-۷۸۲) و مجموع آرا و استدلال‌های ایشان را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

الف) موافقان برتری «سلیمان نشود»

ظاهراً نخستین بار هومن در سال ۱۳۲۵، بر ضبط «مسلمان نشود» ایراد گرفته و به دلیل تلمیح بیت به داستان دیو و انگشتری سلیمان (ع) و نیز احتمال تبدیل «سلیمان» به «مسلمان» در رسم الخط فارسی وجه «سلیمان نشود» را درست دانسته‌اند (هومن، ۱۳۴۷، ص ۴۱۷). پس از ایشان، پژمان بختیاری در چاپ خویش از دیوان حافظ، «سلیمان

نشود» را در متن آورده و در زیرنویس در برابر صورت «مسلمان نشود» در تصحیح علامه قزوینی، نوشته‌اند: «این صورت ناصواب است، اعم از آنکه مسلمانی به معنای مصطلح یعنی پیروی از شریعت غرّای محمدی باشد یا به مفهوم دیگر یعنی دینداری و اعتقاد به خدای فرد واحد. داستان انگشترین سلیمان و ربوده شدن آن به وسیله دیوی موسوم به صخره یا صخره معروف است و تناسب دیو با سلیمان هم چندان بدیهی است که حاجتی به توضیح ندارد» (حافظ، ۱۳۴۲، ص ۲۲۲ و نیز ص ۵۵۲).

پس از هومان و پژمان بختیاری، بیشتر کسانی که درباره این اختلاف ضبط سخن گفته‌اند صورت «سلیمان» را برتر دانسته‌اند. مدافعان این وجه تا جایی که نگارنده بررسی کرده است دوازده دلیل مختلف برای درستی «سلیمان نشود» ذکر کرده‌اند:

۱. پشتیبانی اغلب نسخ از نگاشته «مسلمان» بتنهایی نمی‌تواند معیار ترجیح آن بر «سلیمان» باشد (نیساری، ۱۳۹۲، ص ۵۹). دو تن از حافظ‌شناسان با قطعی دانستن برتری «سلیمان»، اظهار شگفتی کرده‌اند که چرا و چگونه ضبط بیشتر دست‌نویس‌ها صورت نادرست «مسلمان» است (حافظ، ص ۳۴۲)^۸؛
۲. بافت معنایی و تلمیحی بیت که به داستان ربودن دیو، انگشتری حضرت سلیمان (ع) را، اشاره دارد با ضبط «سلیمان» مطابقت و تناسب دارد و آمدن «اسم اعظم»، «تلیس و حیل» و «دیو» هم در بیت قراین مؤید آن است (پرهام، ۱۳۷۰، صص ۳۲۴-۳۲۲؛ جاوید، ۱۳۷۷، صص ۹۱ و ۹۲؛ حافظ، ۱۳۷۰، ص ۲۸۰، زیرنویس ۳؛ حافظ، ۱۳۷۲، صص ۸۲۸؛ حافظ، ۱۳۸۹، ص ۲۶۱، زیرنویس ۴؛ راستگو، ۱۳۶۹، ص ۳۸؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۹، صص ۳۹۰ و ۳۹۱؛ قیصری، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۶۸۰؛ هروی، ۱۳۶۸، صص ۳۵۵-۳۵۳؛ هروی، ۱۳۹۲، ج ۲، صص ۹۵۱-۹۴۹) شهرت داستان دیو و انگشتری سلیمان (ع) و رابطه بیت با این تلمیح به اندازه‌ای است که خانلری با وجود انتخاب ضبط «مسلمان نشود» در تصحیح خویش در توضیحات اذعان کرده‌اند که به قرینه «تلیس و حیل» دیو و نشستن بر جای سلیمان (ع) در آن ماجرا، «سلیمان نشود» درست‌تر است (حافظ، ۱۳۶۲ الف، ج ۲، صص ۱۱۸۶ و ۱۲۲۶)؛

۳. با ضبط «سلیمان» عیب تکرار قافیه «مسلمان»- که در بیت اول غزل هم هست- رفع می‌شود(برهانی، ۱۳۶۷، قسمت اول، صص ۹۱ و ۹۲؛ پرهام، ۱۳۷۰، صص ۳۲۴-۳۲۲؛ حافظ، ۱۳۷۰، ص ۲۸۰، زیرنویس ۳؛ حافظ، ۱۳۷۲، ص ۸۲۸؛ حافظ، ۱۳۸۹، ص ۲۶۱، زیرنویس ۴؛ راستگو، ۱۳۶۹، ص ۳۸)؛
۴. کامیاب نشدن دیو معلول اسم اعظم و مربوط به «سلیمان» است و «ک»ه تعلیل آغاز مصراع دوم هم این را می‌رساند(دستغیب، بی‌تا، ج ۱، صص ۱۶ و ۶۱؛ قیصری، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۶۸۰؛ هروی، ۱۳۶۸، صص ۳۵۵-۳۵۳؛ هروی، ۱۳۹۲، ج ۲، صص ۹۵۱-۹۴۹)؛
۵. به قرینه ابیات دیگر حافظ که «اسم اعظم» را با «سلیمان» آورده در این بیت هم «سلیمان» درست است(جلیلی تقویان، ۱۳۹۳، ص ۱۳)؛
۶. طبق الگوی جانشینی، «سلیمان» مناسب وجه زیبایی‌شناختی بیت است(همان، ص ۱۴)؛
۷. اگر به احتمال ضعیف حافظ قصد داشت به حدیث نبوی «مسلمان شدن دیو»- که جانب‌داران نویسش «مسلمان نشود» اشاره کرده‌اند- توجه بکند در بیت نخست غزل (... تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود) این کار را کرده است(جاوید، ۱۳۷۷، صص ۹۲ و ۹۳)؛
۸. حافظ یک مضمون (مسلمان شدن دیو) را با یک قافیه دو بار در یک غزل نمی‌آورد(جاوید، ۱۳۷۷، ص ۹۳)؛
۹. «زمینه ذهنی و گرایش شاعرانه» حافظ به «سلیمان» نزدیک‌تر است(جاوید، ۱۳۷۷، صص ۹۳ و ۹۴)؛
۱۰. احتمالاً، حافظ در ساختن مضمون این بیت و آوردن «دیو و سلیمان»، به این دو بیت از سنایی و سعدی نظر داشته است(جاوید، ۱۳۷۷، ص ۹۶):
راه مخلوقان گیری و نیندیشی دیو بر تخت سلیمان چو سلیمان نشود
(سنایی)

که زنهار از این مکر و دستان و ریو به جای سلیمان نشستن چو دیو (سعدی)

۱۱. «سلیمان» شدن دیو با ریا و تزویر خطرناک است و فریاد حافظ از این است و گرنه «مسلمان» شدن دیو خطری ندارد (حافظ، ۱۳۷۹، ص ۲۳۲)؛

۱۲. «در زمان حضرت سلیمان اسمی از مسلمان و ترسا و یهود در بین نبود» (دشتی، ۱۳۵۷، ص ۱۱۰).

تناسب «سلیمان» با اجزای دیگر بیت مورد بحث چنان در ذهن برخی شارحان دیوان حافظ آشنا و بدیهی بوده است که آنها با اینکه در نسخه یا چاپ مبنای کار خویش، «مسلمان نشود» داشته‌اند در توضیح بیت، ناخودآگاه و بی‌توجه به ضبط قافیه، به داستان ربودن دیو انگشتی حضرت سلیمان (ع) را اشاره کرده‌اند (حافظ، ۱۳۶۳، ص ۳۰۹؛ سودی، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۱۳۰۰) و این، نکته بسیار جالبی درباره سبقت ذهنی و تداعی برخاسته از وجه مشهورتر است.

ب) جانب‌داران برتری «مسلمان نشود»

شماری از استادان و حافظ‌شناسان برجسته نیز ضبط «مسلمان نشود» را درست می‌دانند و در توجیه آن، به سه دلیل اصلی استناد می‌جویند:

۱. نگاشته اکثر و اقدم دست‌نویس‌های دیوان حافظ «مسلمان» است (حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۴، ص ۲۶۳۷؛ زریاب خویی، ۱۳۶۸، صص ۱۹۴-۱۹۲)؛

۲. بیت حافظ با وجه «مسلمان نشود» به یک حدیث نبوی اشاره دارد. تا جایی که نگارنده جستجو کرده است ظاهراً نخستین بار دکتر شفیعی کدکنی در سال ۱۳۵۲ به این نکته توجه کرده و در گزیده غزلیات شمس در توضیح این بیت مولوی:

از «اسلم شیطانی» شد نفس تو ربّانی ابلیس مسلمان شد تا باد چنین بادا

نوشته‌اند «اشاره است به حدیث اسلم شیطانی علی یدی؛ شیطان من بر دست من مسلمان شد و این حدیث مورد توجه بسیاری از شعرای فارسی‌زبان بوده و گویا در بیت معروف حافظ: اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش / که به تلبیس و حیل

دیو مسلمان نشود، که اغلب به «سلیمان نشود» تصحیح کرده‌اند (و با ذوق هم مناسب‌تر می‌نماید) ناظر بر همین حدیث است «شفیعی کدکنی، ۱۳۷۹، ص ۳۹، یادداشت ۶).

از جمله پایانی آن پژوهشگر (اغلب به «سلیمان» تصحیح کرده‌اند و با ذوق هم مناسب‌تر می‌نماید)، چنین برمی‌آید که احتمالاً ایشان هم - دست کم در زمان نگارش توضیحات گزیده غزلیات شمس و اوایل دهه پنجاه شمسی - ضبط درست را در بیت حافظ «مسلمان نشود» می‌دانستند.^۹

چند سال بعد، بهمنی با تأیید درستی صورت «مسلمان نشود» به دلیل اشاره به حدیث نبوی، روایت دیگری از این حدیث را آورده‌اند «ما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَلَا وَ لَهُ شَيْطَانٌ قَالُوا وَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ وَ أَنَا أَلَا أَنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي فَاسَلَمَ فَلَا يَأْمُرُ أَلَا بِالْخَيْرِ» (بهمنی، ۱۳۵۶، صص ۲۷۹-۲۷۶) سپس، چند تن از محققان دیگر با استناد بر این حدیث (یکی از دو روایت آن) از ضبط «مسلمان نشود» دفاع کرده‌اند (حافظ، ۱۳۶۲ الف، ج ۲، صص ۱۱۸۶ و ۱۲۲۶؛ زریاب خویی، ۱۳۶۸، صص ۱۹۶-۱۹۴؛ سمیعی گیلانی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۶) و غیر از بیت مولوی در غزلیات شمس، ابیات دیگری از خود مولوی در مثنوی، سنایی، ناصر خسرو و عطار ذکر کرده‌اند که در آنها به این حدیث توجه شده است (برای دیدن این شواهد، ر.ک: حافظ، ۱۳۶۲ الف، ج ۲، صص ۱۱۸۶ و ۱۲۲۶؛ حافظ، ۱۳۹۵، صص ۸۹۶ و ۸۹۷؛ حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۴، صص ۲۶۳۶ و ۲۶۳۷؛ زریاب خویی، ۱۳۶۸، ص ۱۹۵؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۷۹، ص ۳۹؛ طغیانی، ۱۳۹۴، صص ۱۷ و ۱۸).

درباره حدیث نبوی یادشده و سابقه رابطه آن با تعبیر «مسلمان نشود» باید این مطلب را هم افزود که در احیاء علوم الدین غزالی گفتاری از پیامبر اکرم (ع) آمده است که اصحاب خویش را از حضور در کنار زنانی که شوهرانشان را نمی‌بینند پرهیز داده و متذکر شده‌اند شیطان در آن هنگام بر ایشان غلبه می‌کند. یاران «گفتند یا رسول‌الله در تو نیز؟ گفت در من نیز ولكنّ الله أعاننی فاسلم... و در لفظ فاسلم سفیان عینه چنین گفت که معنای فاسلم آن است که فاسلم انا منه ای من از او به سلامت مانم که دیو مسلمان نشود» (غزالی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۶۰).

چنانکه ملاحظه می‌شود یکی از روات و مفسران حدیث پیامبر(ص) در صورتی از سخن ایشان «فأسلم» را که دیگران به «رام کردن دیو نفس» برگردانده‌اند به گونه دیگری (به سلامت ماندن از شیطان) تفسیر کرده و مترجم احیاء در گزارش این روایت در سال (۶۲۰ ه.ق) و پیش از حافظ دقیقاً تعبیر «دیو مسلمان نشود» را به کار برده که مشابه بخش دوم مصراع خواجه شیراز و از نظر پیشینه کاربرد این وجه آن هم در پیوند با حدیثی که محققان، بیت حافظ را ناظر بر آن دانسته‌اند، جالب توجه است؛

۳. «با توجه به سبک حافظ مسلماً مسلمان صحیح است چون سلیمان شدن دیو معنای بدیهی و در نظام اولیّه است و حافظ با بدیهیات کاری ندارد» (شمیسا، ۱۳۸۸، ص ۳۵۲).

ج) احتمالاً هر دو وجه «سلیمان نشود» و «مسلمان نشود» از خود حافظ است. دو تن از شارحان و پژوهندگان شعر حافظ ضمن اعتقاد به برتری ضبط «مسلمان نشود» این حدس را هم پیش نهاده‌اند که شاید هر دو گونه «مسلمان» و «سلیمان» سروده خود حافظ باشد و او که ابتدا «سلیمان نشود» گفته بوده در بازنگری اشعارش، آن را در تحریر نهایی بیت / غزل به «مسلمان نشود» تغییر داده، اما هر دو صورت نخستین و نهایی او در نسخه‌های کهن راه یافته و باقی مانده است (حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۴، ص ۲۶۳۷؛ شمیسا، ۱۳۸۸، ص ۳۵۳).

د) و در نهایت، «سلیمان» یا «مسلمان»؟

بنابر گزارش بعضی متون تفسیری، دینی و تاریخی حضرت سلیمان(ع) انگشتی داشت که اسم اعظم خداوند بر نگین آن نوشته شده و قدرت و فرمانروایی سلیمان وابسته بدان بود. او هرگاه که وضو می‌گرفت آن را به بانو یا خادمی می‌داد. روزی صخر دیو/ جنی خود را به هیأت سلیمان(ع) آراست و با فریفتن آن زن/ خادم، خاتم سلیمانی را به دست آورد و در انگشتش کرد و بر اثر آن بر انس و جن چیرگی یافت و چهل روز بر تخت سلیمان نشست. پیامبر در این مدت آواره بود و برای ماهی‌گیران مزدوری می‌کرد تا اینکه خداوند بر وی ببخشد و دیو انگشتش را به دریا افکند و

سلیمان آن را از شکم ماهی که صید کرده بود بازیافت و دوباره به مقام خویش برگشت.

برای نمونه، روایت کوتاه شده این ماجرا را از ترجمه تفسیر طبری می‌آوریم که از کهن‌ترین منابع این موضوع به زبان فارسی است: «و سلیمان را صلوات‌الله علیه انگشتری بود که همه مملکت سلیمان مر آن انگشتری را به فرمان بودند که نام بزرگ خدای، عزّ و جلّ، بر آن نبشته بودند و زنی بود از مادر فرزندان سلیمان مر او را جراده خواندندی و سلیمان ... هرگاه که اندر آب‌خانه شدی... آن انگشتری از انگشت بیرون کردی و مر این جراده را دادی... یکی دیو بود... نام او صخر... خویشتن به مانند سلیمان، علیه‌السلام، بساخت و پیش جراده رفت و گفت انگشتری مرا ده... آن دیو انگشتری بستد و حالی برفت و بر تخت بنشست... و همه خلقان هیچ کس او را باز نشناختند از سلیمان و همچنان که فرمان سلیمان می‌بردند جمله فرمانبردار او گشتند.» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۱۲۴۳)

این داستان مشهور بکرات، مورد توجه شعرا ادب فارسی بوده است^{۱۰} و چنانکه گذشت، برخی از محققان به دلیل آمدن اجزا و عناصری از این روایت مانند «اسم اعظم»، «تلیس و حیل» و «دیو» در بیت حافظ، ضبط «سلیمان» را درست و کلّ بیت را ناظر بر این ماجرا دانسته‌اند. حافظ در دو بیت دیگر نیز تناسب میان «انگشتر سلیمان» و «اسم اعظم» و «دیو» را رعایت کرده است که گواهی در تأیید نظر موافقان «سلیمان نشود» در آن بیت است:

سزد کز خاتم لعلش ز نم لاف سلیمانی چو اسم اعظم باشد چه‌باک از اهرمن‌دارم
(حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۶۹)

خاتم جم را بشارت ده به حُسن خاتمت کاسم اعظم کرد از او کوتاه دست اهرمن
(همان، ص ۳۰۶)

با این حال، نگارنده با اطمینانی قریب به یقین معتقد است که ضبط درست و اصلی - یا حداقل نهایی - گفته حافظ «مسلمان نشود» است. با اینکه این وجه پشوانه

نسخه‌های بیشتر (دو برابر و نیم) و کهن‌تری نسبت به «سلیمان نشود» دارد در اینجا - همچون بحث «جام کیخسرو یا اسکندر؟» و چنانکه سلیم نیساری هم یادآور شده - نباید فقط به کمیت نگاشته دست‌نویس‌ها توجه کرد و نگارنده برای توضیح دلیل برتری و اصالت «مسلمان نشود» به قاعده دیگری در تصحیح علمی - انتقادی متون اَتکا خواهد کرد.

اما پیش از پرداختن به این قاعده حتماً باید این نکته مهم را خاطر نشان کرد که در ترجیح اختلاف قرائت دیوان حافظ - و البته هر متن دیگری - شهرت تلمیحی یک ضبط همواره نمی‌تواند استدلال استواری برای گزینش نویسنش آشنا تر و به‌ظاهر مرتبط تر / متناسب تر باشد - چنانکه در انتخاب ضبط «سلیمان» بر «مسلمان» انجام شده است.

برای روشن‌تر شدن این نکته نمونه‌ای از دیوان حافظ می‌آوریم. در این بیت:

گره به باد مزین گرچه بر مراد رود که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت

(حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۴۰)

ضبط شش نسخه معتبر به جای «باد»، «مور» است (حافظ، ۱۳۷۹، ص ۱۴۸؛ نیساری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۵۲) و در مقابل، کهن‌ترین دست‌نویس شناخته‌شده (۸۰۱ ه.ق) و بیشتر نسخ مبنای پژوهش سلیم نیساری «باد» آورده‌اند (حافظ، ۱۳۹۴، ص ۱۶؛ نیساری، همان). که صورت درست نیز همین است در حالی که از نظر اشتها و آشنا تر بودن، گفتگوی «مور» با حضرت سلیمان معروف و حتی مستند به قرآن کریم است که اگر بنا بود صرفاً به تناسب و شناختگی تلمیح استناد شود باید نگاشته «مور» برگزیده می‌شد.

یکی از ضوابط مهم تصحیح انتقادی متون این است که «کدام صورت از وجه /

وجوه مورد اختلاف می‌تواند تغییر یافته ضبط / ضبط‌های دیگر باشد؟» (*utrum in*

alterum abiturum erat?) (در این باره و دیدن نمونه‌ای از شاهنامه، ر.ک: امیدسالار،

۱۳۸۹، ص ۷۹). طبق این قاعده، باید پرسید کدام یک از دو نگاشته «سلیمان نشود» و

«مسلمان نشود» می‌تواند به دست کاتبان و خوانندگان به آن دیگری تبدیل شده باشد؟

به بیانی دیگر اگر سروده اصلی و نهایی حافظ «مسلمان نشود» بود کاتبان و خوانندگان بعدی آن را به «سلیمان نشود» تبدیل می‌کردند یا اگر حافظ «سلیمان» می‌گفت احتمال داشت دیگران آن را به «مسلمان» تغییر بدهند؟

چون - آن‌گونه که گفتیم - یکی از علل دستبرد کاتبان و خوانندگان در ضبط واژه‌ها و ترکیبات متون، ساده‌تر و آشنا‌تر ساختن آنها برای مخاطبان و متناسب‌تر و زیباتر و حتی اصلاح کردن بیت/ ابیات به زعم خودشان بوده است، در اینجا اگر حافظ می‌گفت «دیو سلیمان نشود» شاید هیچ نسخه‌نویس و خواننده‌ای آن را به «مسلمان نشود» عوض نمی‌کرد زیرا رابطه «دیو» و «سلیمان» در سنت دینی و تفسیری و ادبی ایران برای همگان معروف و شناخته بوده است و کسی در تناسب این ضبط تردید نمی‌کرد ولی چون «دیو مسلمان نشود» در مقایسه با آن نامأنوس‌تر و غیرمتناسب‌تر است قاعدتاً بعضی ناسخانی که آن را در مادر نسخه خویش دیده‌اند برای رعایت تناسب بیت به «سلیمان نشود» برگردانده‌اند تا اجزای تلمیح به داستان دیو و سلیمان کامل شود.

افزون بر این، اگر حافظ در اصل «سلیمان» گفته بود چون با تبدیل آن به «مسلمان» قافیه بیت اول غزل تکرار می‌شد، به احتمال فراوان کاتبان و خوانندگانی که شاید اغلبشان تکرار قافیه را برای حافظ عیب می‌دانستند هرگز این کار را انجام نمی‌دادند بلکه برعکس، چون «مسلمان» را برای بار دوم در قافیه غزل دیده‌اند آن را در دست‌نویس خود به «سلیمان» اصلاح کرده‌اند تا حافظ را از خطای تکرار قافیه مبرا کرده باشند.

با توجه به سهو شارحانی مانند سودی و خطیبرهبر که به رغم ضبط «مسلمان نشود» در متن خویش، ماجرای مربوط به «سلیمان نشود» را توضیح داده‌اند می‌توان احتمال داد که شاید بعضی کاتبان دیوان حافظ در گذشته نیز دچار چنین لغزشی شده باشند و حتی اگر نگاشته مادر نسخه مورد استفاده آنها «مسلمان نشود» بوده به دلیل حضور ذهن بیشتر نسبت به «دیو سلیمان نشود» ناخواسته و ندانسته «مسلمان» را «سلیمان» نوشته‌اند.

به استناد این قاعده مهم، به نظر نگارنده، ضبط درست در بیت حافظ «مسلمان نشود» است که اتفاقاً در اقدم و اکثر نسخ دیوان خواجه هم آمده؛ ولی حتی اگر این وجه - مانند «جام اسکندر» - به لحاظ دست‌نویس‌ها پشتوانه ضعیفی نیز داشت باز باید مطابق ضابطه مذکور در متن علمی - انتقادی دیوان حافظ نگه داشته می‌شد.

پیش از این، عباس زریاب خویی به این نکته هم اشاره کرده‌اند که هیچ کاتبی «سلیمان» را به «مسلمان» تبدیل نمی‌کند و به سبب شهرت داستان دیو و سلیمان عکس آن (مسلمان ← سلیمان) اتفاق می‌افتد (زریاب خویی، ۱۳۶۸، صص ۱۹۲ و ۱۹۳). اما به جهت مختصر بودن بحث ایشان درباره این موضوع و تأکید بیشتر بر رابطه ضبط «مسلمان نشود» با حدیث نبوی، این استدلال مهم توجه مصححان و محققان دیوان حافظ را جلب نکرده است.

برای نشان دادن اهمیت و ضرورت استفاده از معیار «کدام ضبط می‌تواند به آن دیگری تبدیل شده باشد؟» در تصحیح دیوان حافظ و تصمیم‌گیری درباره وجوه اختلاف‌انگیز، نمونه معروف دیگری را بررسی می‌کنیم. در بیت:

گر می‌فروش حاجت رندان روا کند / ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

(حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۹۴)

ضبط بیست و چهار نسخه «بلا» و نگاشته پانزده دست‌نویس (از جمله نورعثمانیه ۸۰۱ ه.ق و تاشکند ۸۰۳ ه.ق) «وبا» است (حافظ، ۱۳۷۹، ص ۲۷۶؛ حافظ، ۱۳۹۴، ص ۲۶؛ نیساری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۶۳۶). مصححان و محققان هم هر یکی جانب یکی از این دو وجه را گرفته‌اند (برای دیدن نمونه‌هایی از این مباحث، ر.ک: حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۳، صص ۲۳۵۱ و ۲۳۵۲؛ خرّمشاهی، ج ۱، ص ۶۸۷). ولی صرف نظر از کمیت یا قدمت دست‌نویس‌های دارنده این دو صورت، آیا احتمال دارد که اگر حافظ در اصل «بلا» می‌گفت کاتبان و خوانندگان آن را به «وبا» برگردانند یا برعکس؟ روشن است که اگر اصل سروده حافظ «دفع بلا» بود کسی آن را به وجه غریب «دفع وبا» تغییر نمی‌داد؛ اما اگر خواجه شیراز «دفع وبا» گفته باشد - که نویسنش بعضی نسخه‌ها (از جمله

قدیمی‌ترین آنها) این را تأیید می‌کند- شماری از ناسخان و کاتبان به دلیل غرابت واژه «وبا» در مطلع غزل آن را به «بلا» تبدیل کرده‌اند و بر پایه این قاعده همان «وبا» ضبط اصلی خواهد بود که باید در متن بیاید.

چنانکه دیدیم، بعضی از موافقان ضبط «سلیمان نشود» صورت «مسلمان نشود» را موجب تکرار قافیه در غزل حافظ دانسته و به همین دلیل مردود انگاشته‌اند؛ ولی شواهد دقیق و آماری نشان می‌دهد که خواجه شیراز با همه موی بینی‌ها و ظرافت‌اندیشی‌ها در تک‌تک واژگان ابیاتش، از تکرار قافیه پرهیز نداشته است و هفتاد و پنج نمونه برای این کار آن را به یکی از ویژگی‌های شعر او تبدیل کرده است (در اینبار و برای دیدن همه نمونه‌ها، ر.ک: خرمشاهی، ۱۳۷۵، ج ۲، صص ۸۴۹-۸۳۸).^{۱۱} از همین‌روی، صرف تکرار قافیه اصلاً دلیل پذیرفته‌ای برای رد ضبط «مسلمان» و برتری «سلیمان» نیست.

با اینکه به لحاظ اصول تصحیح علمی - انتقادی متون، ضبط «دیو مسلمان نشود» درست‌تر و برتر از «دیو سلیمان نشود» است، به عقیده نگارنده بیت حافظ با این وجه با حدیث نبوی «أَسْلَمَ شَيْطَانِي...» که موافقان نگاشته «مسلمان نشود» اشاره و استناد کرده‌اند، رابطه‌ای ندارد و نباید در سبب ترجیح «مسلمان» بر «سلیمان» به آن توجه بشود؛ زیرا در آن حدیث (با روایت‌های مختلف) پیامبر اسلام (ص) به مسلمان شدن دیو نفس - یا طبق تفسیری به سلامت ماندن از شیطان - اشاره فرموده‌اند در حالی که در بیت حافظ سخن از «مسلمان نشدن» - و نه مانند حدیث «مسلمان شدن» - دیو (و اهریمن) - و باز نه «دیو نفس» - است و خواجه می‌گوید نباید نگران بود چون اهریمن (شیطان و عوامل او) نمی‌تواند/ نمی‌تواند با چاره و فریب به شکل اهل ایمان و راستکاران دربیاید/ دربیایند و سرانجام، خداوند پرده از رنگ و نیرنگ آنها برمی‌گیرد و رسوایشان می‌کند.

با این ضبط و معنا بعید نیست که مراد از «دیو»ی که به زی مسلمانان درآمده و عاقبت نیز چهره اصلی او فاش خواهد شد تعریضی به «واعظ شهر» در بیت نخست

غزل (گرچه بر واعظ شهر این آسان نشود/ تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود) باشد (در این باره، ر.ک: راستگو، ۱۳۶۹، ص ۳۸؛ شمیسا، ۱۳۸۸، ص ۳۵۳). علاوه بر تکرار نسبت «مسلمان نشدن» برای او در هر دو بیت، «تزویر و حیل» نیز در بیت مورد بحث (اسم اعظم بکند کار خود...) معادل «سالوس و ریا» در بیت اول و تکرار و تأیید آن است. به عبارت دیگر، در بیت نخست واعظ با ریا و سالوس مسلمان نمی‌شود و در بیت محل بحث «دیو» که محتملاً باز همان واعظ است به تزویر و حیل. حافظ در بیتی دیگر نیز «زاهد» را «دیو» نامیده است که مشابه «واعظ شهر» در آن بیت است:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد؟ دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
(حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۹۸)

استاد هاشم جاوید در توضیح و نقد ضبط و معنای بیت با نگاشته «دیو مسلمان نشود» نوشته‌اند «اما شیطان هم اگر بخواهد مسلمان شود چگونه با تلبیس و حیل که خلاف مسلمانی است مسلمان خواهد شد» (جاوید، ۱۳۷۷، ص ۹۶). و لیکن باید توجه داشت که در ضبط «که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود» منظور از «دیو» لزوماً خود شیطان و مسلمان شدن او در مفهوم اصطلاحی تشرّف به دین اسلام نیست؛ بلکه خواست حافظ، شیطان‌صفتان و ابلیس‌خویانی مانند واعظ و زاهد است که با ظاهرآرایی و ریاکاری، خود را جزو مؤمنان و موحدان و صالحان می‌نمایانند.

نتیجه‌گیری:

نتیجه مشخص و مستقیم این مقاله این است که در دو بیت حافظ به احتمال نزدیک به یقین ضبط‌های «جام اسکندر» و «دیو مسلمان نشود» درست و اصلی است ولی دستاورد دیگر و کلی مباحث این جستار که نگارنده بر آن تأکید دارد تبیین این نکته مهم است که با به کارگیری قواعد و اصول تصحیح علمی - انتقادی متون بر شعر حافظ می‌توان درباره برخی مشکلات متنی آن به نتایج روشن و تقریباً نهایی رسید و این کاری است که متأسفانه تا کنون و به رغم توجهات فراوان به موضوع تصحیح و ضبط‌های دو/چندگانه کلمات و تعابیر حافظ هنوز به صورت کاملاً دقیق، جامع و

روش مندانه انجام نشده است چنانکه یکی از حافظ‌شناسان آشکارا اشاره کرده‌اند «هزاران صفحه‌ای که تا کنون تنها دربارهٔ رجحان این یا آن ضبط اشغال شده در بیشتر موارد بدون توجه بایسته به ضوابط این فن از جمله قدمت، اعتبار، کیفیت و اکثریت نسخ و اعتباراتی از این دست بوده» (حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۳۵۲). شاید مقاله حاضر نمونه و الگویی هرچند مقدماتی برای آغاز بحث‌های اصولی دربارهٔ اختلاف قرائت‌های مهم دیوان خواجه رندان باشد.

یادداشت‌ها:

۱. مطابق تحقیق مرحوم استاد فرزاد در مجموع اشعار منسوب به حافظ (اصلی و الحاقی) حدود دوازده هزار مورد دارای یک یا چند وجه دیگر و چهارصد و پنجاه و یک بیت بدون اختلاف ضبط و در همه دست‌نویس‌ها یکسان است (فرزاد، ۱۳۴۸، ص ۲۰۲). البته، این آمار با بررسی دقیق در اشعار اصلی حافظ بر اساس نسخ بیشتر و کهن‌تر - افزون بر آنچه مبنای پژوهش مرحوم فرزاد بوده - حتماً تغییر می‌یابد.
۲. ر.ک: نیساری، سلیم؛ دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶.
۳. برای آشنایی با مهمترین این منابع، ر.ک: حافظ، شمس‌الدین محمد؛ دیوان (نسخهٔ نورعثمانیه، کتابت ۸۰۱ ه.ق)، به کوشش بهروز ایمانی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب با مشارکت دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۴، صص ۹۱-۸۵؛ رحیم‌پور، مهدی؛ «مقدمه‌ای بر بررسی اشعار باقی‌مانده از حافظ از زمان حیاتش»، سایه سرو سہی (یادنامهٔ دکتر منوچهر مرتضوی)، به خواستاری و اشراف: دکتر سید محمدتقی علوی، به اهتمام: محمد طاهری خسروشاهی، تبریز، ستوده، ۱۳۹۱، صص ۵۱۵-۵۰۳؛ نیساری، سلیم؛ تبصره‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۲، صص ۲۴-۲۲.
۴. این نکته درست نیست زیرا در اسکندرنامهٔ نظامی (بخش شرف‌نامه) اسکندر فقط جام جهان‌بین کیخسرو را در دژ سریر می‌بیند و این‌گونه نیست که آن را در اختیار بگیرد و در واقع صاحب جام گیتی‌نمای کیخسروی شود. (برای روایت رفتن اسکندر به دژ سریر و دیدن تخت و جام کیخسرو، ر.ک: نظامی، ۱۳۸۷، صص ۹۱۱-۹۰۴) چنانکه بعد از دیدن جام و تخت و ساختن فرزانه‌ای اسطرلاب را بر الگوی جام کیخسرو:

برون آمد از دیدن تخت و جام سوی غار کیخسرو آورد گام

 (نظامی، ۱۳۸۷، ص ۹۱۱)
۵. دربارهٔ سرگذشت افسانه‌آمیز اسکندر و روایات مربوط به او برای نمونه، ر.ک: اسکندرنامه (روایت آسیای میانه)، از باقی محمد بن مولانا یوسف، به اهتمام دکتر حسین اسماعیلی تهران، معین، ۱۳۹۲، ج ۱، صص ۶۴-۲۹ پیشگفتار؛ صفوی، حسن؛ اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴؛ کیوانی، مجدالدین؛ «اسکندر»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۵، ج ۸، صص ۳۵۴-۳۴۹.

۶. برای آشنایی با صاحبان جام‌های خاص در روایات و متون ایرانی، ر.ک: آیدنلو، سجّاد؛ «جام‌های ویژه چند شخصیت داستانی و تاریخی در متون ایرانی»، پژوهش‌های ایران‌شناسی (دانشگاه تهران)، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶، صص ۱۴-۱.

۷. مصراع نخست این بیت که شاعر «راز هفت اقلیم» را در پیشانی ممدوح آشکار یافته و به همین دلیل، او را نسخه دوم «جام اسکندر» نامیده است نشان می‌دهد که فصیحی نیز در سده‌های دهم و یازدهم با روایت جهان‌نما و رازگشا بودن جام اسکندر - که در اسکندرنامه کالیستنس و آسیای میانه دیدیم - آشنا بوده و بدان توجه کرده است.

۸. به نظر یکی از شارحان حافظ، حتی اگر همه نسخه‌های دیوان حافظ هم ضبط «مسلمان نشود» را داشت مصححان باید آن را به «سلیمان نشود» تبدیل می‌کردند. (ر.ک: الهی قمشه‌ای، ۱۳۹۶، صص نود و هشت پیشگفتار) اینکه ایشان در ادامه نوشته‌اند «در بسیاری نسخ از جمله اکثریت پنجاه نسخه اساس استاد نیساری همان سلیمان آمده» (همان‌جا) درست نیست و چنانکه دیدیم نگاهشته اکثر دست‌نویس‌های کهن و معتبر «مسلمان» است.

۹. در گزیده دو جلدی دکتر شفیع کدکنی از غزلیات شمس که بعدها چاپ شد (تهران، سخن، ۱۳۸۷) ذیل بیت مذکور از مولوی (از اسلم شیطانی شد نفس تو ربّانی...) برخلاف برگزیده پیشین، بیت حافظ نیامده است. ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۰۱.

۱۰. برای آگاهی بیشتر در این باره و دیدن روایات و ابیات مربوط، ر.ک: داوری، پریسا؛ بر مرکب باد (بازخوانی قصه سلیمان)، تهران، ثالث، ۱۳۹۱، صص ۳۱۷-۲۹۵؛ شمیسا، سیروس؛ فرهنگ تلمیحات، تهران، میترا، چاپ دوم، ۱۳۸۹، صص ۳۸۵-۳۸۳؛ یاحقی، محمدجعفر؛ فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶، صص ۴۷۶، ۴۷۹ و ۴۸۰؛ یزدان‌پرست، حمید؛ داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن و بازتاب آن در ادبیات فارسی، تهران، اطلاعات، چاپ سوم، ۱۳۸۷، صص ۶۸۷-۶۸۵.

۱۱. چند مورد از تکرار قوافی حافظ را می‌آوریم:

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| می‌وزد از چمن نسیم بهشت | هان بنوشید دم به دم می ناب |
| ببر رخ ساقی پیری بیکر | همچو حافظ بنوش باده ناب |

(حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۰۳)

| | |
|--------------------------------------|---|
| شهسوار من که مه آینه‌دار روی اوست | تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است |
| اندر آن ساعت که بر پشت صبا بندند زین | با سلیمان چون برانم من که مورم مرکب است |

(همان، صص ۱۱۱ و ۱۱۲)

| | |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| یا رب مگیرش ارچه دل چون کبوترم | افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت |
| هر راهرو که ره به حریم درش نبرد | مسکین برید وادی و ره در حرم نداشت |

(همان، ص ۱۳۵)

| | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| سر ما فرو نیاید به کمان ابروی کس | که درون گوشه‌گیران ز جهان فراغ دارد |
| من و شمع صبحگاهی سزدار به هم بگیریم | که بسوختیم و از مابت ما فراغ دارد |
| از بتان آن طلب ارخسن شناسی ای دل | (حافظ، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۵۵) |
| قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد | کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود |
| عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز | (همان، ص ۲۰۳) |
| گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت | شکسته کسمه و بر برگ گل گلاب زده |
| | ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده |
| | (همان، ص ۳۲۴) |

منابع و مآخذ

الف) کتاب‌ها:

- ۱- اسکندرنامه (۱۳۸۷)، روایت فارسی از کالیستنس دروغین، جمع آورنده و تحریرکننده: عبدالکافی بن ابی البرکات، به کوشش ایرج افشار، تهران، نشر چشمه.
- ۲- ----- (۱۳۹۲)، روایت آسیای میانه، از باقی محمد بن مولانا یوسف، به اهتمام حسین اسماعیلی، تهران، نشر معین.
- ۳- الهی قمشه‌ای، حسین محیی‌الدین (۱۳۹۶)، سیصد و شصت و پنج روز در صحبت حافظ، ج ۲، تهران، نشر سخن.
- ۴- باقری، بهادر (۱۳۸۷)، فرهنگ شرح‌های حافظ، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۵- بهار، لاله تیک چند (۱۳۸۰)، بهار عجم، تصحیح دکتر کاظم دزفولیان، تهران، انتشارات طلایه.
- ۶- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۹۳)، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، ج ۳، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

- ۷- جاوید، هاشم (۱۳۷۷)، حافظ جاوید (شرح دشواری‌های ابیات و غزلیات دیوان حافظ)، چ ۲، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز.
- ۸- جلالی پندری، یدالله (۱۳۷۲)، زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی، تهران، نشر نی.
- ۹- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۴۳)، دیوان، به کوشش حسین پژمان بختیاری، تهران، کتابخانه ابن سینا.
- ۱۰- ----- (۱۳۶۱)، دیوان، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، چ ۴، تهران، نشر جاویدان.
- ۱۱- ----- (۱۳۶۲ الف)، دیوان، تصحیح و توضیح دکتر پرویز ناتل خانلری، چ ۲، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۱۲- ----- (۱۳۶۲ ب)، دیوان، تصحیح مسعود فرزاد، به کوشش علی حصوری، تهران، نشر همگام.
- ۱۳- ----- (۱۳۶۳)، دیوان، به کوشش دکتر خلیل خطیب‌رهبر، تهران، انتشارات صفی‌علی‌شاه.
- ۱۴- ----- (۱۳۷۰)، دیوان، به اهتمام دکتر سید محمدرضا جلالی نایینی - دکتر نذیر احمد، چ ۷، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۵- ----- (۱۳۷۲)، دیوان، با تصحیح و تحقیق و مقدمه: دکتر محمدرضا جلالی نایینی - دکتر نورانی وصال، تهران، نشر سخن و نقره.
- ۱۶- ----- (۱۳۷۹)، دیوان (بر اساس نسخه نویافته بسیار کهن)، به کوشش: سید صادق سجادی - علی بهرامیان، توضیح واژه‌ها و معنای ابیات: کاظم برگ‌نسی، تهران، انتشارات فکر روز.
- ۱۷- ----- (۱۳۸۵ الف)، دیوان، به سعی سایه، چ ۱۲، تهران، نشر کارنامه.

- ۱۸- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۵ ب)، دیوان، تدوین و تصحیح دکتر رشید عیوضی، چ ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۹- ----- (۱۳۸۷ الف)، دیوان، تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چ ۷، تهران، نشر اساطیر.
- ۲۰- ----- (۱۳۸۷ ب)، دیوان، تدوین دکتر سلیم نیساری، چ ۲، تهران، نشر سخن.
- ۲۱- ----- (۱۳۸۸)، دیوان، قرائت‌گزینی انتقادی به کوشش بهاء‌الدین خرّمشاهی و هاشم جاوید، ویراست ۲، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز.
- ۲۲- ----- (۱۳۸۹)، دیوان، به کوشش سید محمد راستگو، تهران، نشر نی.
- ۲۳- ----- (۱۳۹۴)، دیوان (نسخه نورعثمانیه، کهن‌ترین نسخه شناخته‌شده کامل، کتابت ۸۰۱ ه.ق)، به کوشش بهروز ایمانی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب با مشارکت دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۲۴- ----- (۱۳۹۵)، دیوان (نسخه فریدون‌میرزای تیموری، ۹۰۷ ه.ق)، به اهتمام احمد مجاهد، چ ۴، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۵- حزین لاهیجی، محمد علی (۱۳۷۴)، دیوان، تصحیح و تحقیق: ذبیح‌الله صاحبکار، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب و نشر سایه.
- ۲۶- حمیدیان، سعید (۱۳۹۲)، شرح شوق، تهران، نشر قطره.
- ۲۷- خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۷۸)، دیوان، تصحیح دکتر ضیاء‌الدین سجادی، چ ۶، تهران، انتشارات زوآر.
- ۲۸- خرّمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۵)، حافظ‌نامه، چ ۷، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۹- خواجه‌ی کرمانی، ابوالعطا (بی‌تا)، دیوان، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، کتابفروشی بارانی و محمودی.

- ۳۰- دستغیب، عبدالعلی (بی تا)، حافظ‌شناخت، تهران، نشر علم.
- ۳۱- دشتی، علی (۱۳۵۷)، نقشی از حافظ، چ ۶، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۳۲- رستگار فسایی، منصور (۱۳۹۴)، شرح تحقیقی دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳۳- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۴)، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، چ ۲، تهران، انتشارات علمی.
- ۳۴- زریاب خویی، عباس (۱۳۶۸)، آینه جام، تهران، انتشارات علمی.
- ۳۵- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، «اشارات در حاشیه دیوان حافظ»، نقش بر آب، چ ۴، تهران، نشر سخن.
- ۳۶- زلالی خوانساری (۱۳۸۴)، کلیات، تصحیح و تحقیق سعید شفیعیون، تهران، کتابخانه مجلس.
- ۳۷- سمیعی گیلانی، احمد (۱۳۷۵)، «نکته‌هایی در باب تصحیح متون»، درباره ویرایش، زیر نظر دکتر نصرالله پورجوادی، چ ۳، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳۸- سودی بسنوی، محمد (۱۳۵۷)، شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، چ ۴، اورمیه، انتشارات انزلی.
- ۳۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۹)، گزیده غزلیات شمس، چ ۱۳، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری انتشارات امیرکبیر.
- ۴۰- ----- (۱۳۸۷)، غزلیات شمس تبریز، تهران، نشر سخن.
- ۴۱- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، یادداشت‌های حافظ، تهران، نشر علم.
- ۴۲- صائب، محمدعلی (۱۳۸۷)، دیوان، به کوشش محمد قهرمان، چ ۵، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۳- طغیانی، اسحاق (۱۳۹۴)، احادیث و روایات اسلامی در شعر پارسی (از آغاز تا پایان قرن ششم هجری)، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- ۴۴- عراقی، فخرالدین (۱۳۷۲)، مجموعه آثار فخرالدین عراقی، تصحیح نسرین محتشم (خزاعی)، تهران، انتشارات زوآر.
- ۴۵- عصمت بخارایی (۱۳۶۶)، دیوان، به کوشش احمد کرمی، تهران، نشر ما.
- ۴۶- غزالی، ابوحامد (۱۳۸۶)، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۷- عیوضی، رشید (۱۳۸۴)، حافظ برتر کدام است؟، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۴۸- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، شاهنامه، پیرایش جلال خالقی مطلق، تهران، نشر سخن.
- ۴۹- فصیحی هروی (۱۳۸۳)، دیوان، به اهتمام ابراهیم قیصری، با مقدمه محمد دهقانی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۵۰- قیصری، ابراهیم (۱۳۸۰)، ابیات بحث‌انگیز حافظ، تهران، انتشارات توس.
- ۵۱- ----- (۱۳۹۳)، یک نکته از این معنی (شرح قیصری بر غزل‌های حافظ)، تهران، انتشارات جامی.
- ۵۲- مجرّد، مجتبی (۱۳۹۶)، سنّت تصحیح متن در ایران پس از اسلام، تهران، نشر هرمس.
- ۵۳- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۴)، مکتب حافظ (مقدمه بر حافظ‌شناسی)، چ ۴، تبریز، انتشارات ستوده.
- ۵۴- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۸۷)، مروج الذهب، مترجم: ابوالقاسم پاینده، چ ۸، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵۵- مظفری، علی رضا (۱۳۸۱)، خیل خیال (بحثی پیرامون زیباشناسی صور خیال شعر حافظ)، اورمیّه، انتشارات دانشگاه اورمیّه.
- ۵۶- نظامی، جمال‌الدین (۱۳۸۷)، خمسه (بر اساس چاپ مسکو- باکو)، چ ۲، تهران، نشر هرمس.

۵۷- نظیری نیشابوری، محمدحسین (۱۳۸۹)، دیوان، تصحیح محمدرضا طاهری، تهران، نشر آگاه.

۵۸- نیساری، سلیم (۱۳۸۶)، دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۵۹- ----- (۱۳۹۲)، تبصره‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۶۰- نیک‌نام، مهرداد (۱۳۶۷)، کتاب‌شناسی حافظ، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۶۱- هروی، حسینعلی (۱۳۹۲)، شرح غزل‌های حافظ، با کوشش عنایت‌الله مجیدی و زهرا شادمان، تهران، نشر نو با همکاری انتشارات آسیم.

۶۲- هومن، محمود (۱۳۴۷)، حافظ، به کوشش اسماعیل خوبی، چ ۲، تهران، انتشارات طهوری.

ب) مقالات:

۱- امیدسالار، محمود (۱۳۸۹)، «پیشنهادهایی درباره‌ی متن برخی از ابیات داستان هرمزد نوشیروان در شاهنامه مسکوا»، سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۸۸-۷۵.

۲- برهانی، مهدی (۱۳۶۷)، «حافظ قزوینی - غنی یا خانلری، کدام؟» (قسمت اول)، حافظ‌شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، چ ۳، تهران، پازنگ، ج ۱، صص ۱۰۷-۶۴.

۳- ----- (۱۳۶۷)، «حافظ قزوینی - غنی یا خانلری، کدام؟» (قسمت دوم)، حافظ‌شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، چ ۳، تهران، پازنگ، ج ۲، صص ۹۱-۲۴.

۴- بهمنی، اردشیر (۱۳۵۶)، «دیو مسلمان نشود»، ارمغان، دوره ۴۶، ش ۴ و ۵، صص ۲۷۹-۲۷۶.

۵- ----- (۱۳۶۴)، «جام اسکندر»، گلچرخ، س اول، ش ۱۳، بهمن، ص ۷.

- ۶- پرهام، مهدی (۱۳۷۰)، «سخن‌سنجی گرانمایه»، قافله سالار سخن، تهران، البرز، صص ۳۲۸-۳۱۹.
- ۷- جلیلی تقویان، مصطفی (۱۳۹۳)، «سلیمان یا مسلمان؟ (بحثی در باب یک بیت از حافظ)»، گزارش میراث، دوره ۲، س ۸، ش ۳ و ۴ (پیاپی ۶۴ و ۶۵)، مرداد-آبان، صص ۱۶-۱۱.
- ۸- جهان‌بخش، جویا (۱۳۸۷)، «تأملات نظری کارآمد در تصحیح متون ادبی»، آینه میراث، س ۶، ش ۳ (پیاپی ۴۲)، پاییز، صص ۷۳-۲۴.
- ۹- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۰)، «یادداشت‌هایی در تصحیح انتقادی بر مثال شاهنامه»، شاهنامه از دست‌نویس تا متن، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، صص ۳۷۱-۲۶۳.
- ۱۰- دادبه، اصغر (۱۳۹۰)، «نسخه‌های علمی و غیرعلمی دیوان حافظ»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹، صص ۷۴۹-۷۴۳.
- ۱۱- راستگو، سیدمحمد (۱۳۶۹)، «گلگشتی در آینه جام»، آینه پژوهش، ش ۴، آذر و دی، صص ۴۰-۳۲.
- ۱۲- فرزاد، مسعود (۱۳۴۸)، «ابیات دست‌نخورده حافظ»، خرد و کوشش، ش ۲، تیر، صص ۲۲۰-۲۰۲.
- ۱۳- میرانصاری، علی (۱۳۹۰)، «نسخه‌های خطی دیوان حافظ»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹، صص ۷۴۳-۷۳۷.
- ۱۴- هروی، حسینعلی (۱۳۶۸ الف)، «یک توضیح»، مقالات حافظ، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران، کتاب‌سرا، صص ۴۹۲ و ۴۹۳.
- ۱۵- ----- (۱۳۶۸ ب)، «سخنی از تصحیح جدید دیوان حافظ»، مقالات حافظ، همان، صص ۳۶۴-۳۴۳.

ج) منابع الکترونیکی:

- ۱- نرم‌افزار دُرَج ۴ (بزرگترین کتابخانه الکترونیک شعر و ادب فارسی، ۲۳۶ اثر نظم

و نثر ادبی)، (۱۳۹۰)، تهران، موسسه فرهنگی مهرارقام ایرانیان.
۲- نرم افزار عرفان ۳ (متن ۸۰۵ کتاب)، قم، مرکز کامپیوتری علوم اسلامی.